

من هم، کتاب

" وصیت نامه خدا "

نوشته هوشنگ معین زاده را خواندم
محمود صفریان

به نقل از گذرگاه شماره ۱۱۰

هوشنگ معین زاده، برای آن ها که قلم و کتاب را می شناسند، نا آشنا نیست. و برای آن ها، که تشنه دانستن و تحقیق هستند، همراهی مدبر است. او نه تازه کار است و نه تازه پا به میدان گذاشته است. پیشکسوتی است که در کار نامه خود کتابهای فراوانی با نمرات خوب را دارد، که با: " خيام و آن دروغ دلاویز " شروع می شود و پس از سالها " دود چراغ خوردن! " می رسد به کتاب شیرین، آگاهی دهنده، و پر کشش " وصیت نامه خدا "، کتابی که همانند سایر آثار او بسیار خواندنی است.

این کتاب بعنوان دیباچه " که بر پشت جلد نیز آورده شده است " بسیار واضح، روشن و حالی کننده می گوید که چرا خدا نیز میمیرد و لاجرم بهتر است که وصیت نامه داشته باشد. و در همین دیباچه است که مقبول و منطقی توضیح می دهد، که کتاب بر چه روالی است.

کتاب " وصیت نامه خدا "

با، تقدیم نامه، دیباچه، تعریف خدا، پیشگفتار و مقدمه شروع می شود و می رسد به فصل های یکم تا پنجم... در هر فصل چنان چراغی می افروزد که خواننده قادر خواهد بود تمام زوایای تاریک را هم به وضوح ببیند و به تفکر بنشیند، و خرد را بر پهنه ذهن خود بگستراند و تا دور ترین افق ها سفر کند. در جایی از بخش " تعریف خدا " که بسیار تأمل کردنی است می خوانیم:

" در باره تعریف خدا، چیستی و کیستی او که حتا پیغمبران شریعت گذار نیز از این کار باز مانده اند، دلایل فراوانی وجود دارد. یکی از مهمترین دلایل این است که پیش از ظهور پیغمبران، خدا در باور مردم حضور داشت. یعنی از هزاران سال پیش، هر یک از جوامع انسانی یک یا چند خدا داشتند که مسئول برآورده کردن بخش هایی از نیاز های آنان بودند، ولی هیچ یک از آن ها مثل خدای یکتای کنونی همه فن حریف نبودند. به همین علت هم وقتی مردم از دست یک خدا به تنگ می آمدند، به خدای دیگر پناه می بردند. تا آن که " خدای خدایان " را آفریدند و در راس انبوه عظیم خدایان قرار دادند و از درون مایه آن نیز خدای یکتا بیرون کشیده شد. "

هوشنگ معین زاده، آگاهانه، دانسته، و منطقی به بررسی و تحلیل واقعیات می پردازد و به کنه اعتقادات نقب می زند و با مایه خرد و دور از تعصب و شکنندگی با نرمش و روانی، بر جاده حقیقت پیش می رود.

هر برگ کتاب " وصیت نامه خدا " دنیائی حرف دارد که ایجاب می کند، با حوصله و با دقت و توجه و بخصوص با نگاهی عاری از تحجر و تعصب و صادقانه مورد بررسی قرار گیرد. نثر روان و راحت کتاب خواننده را در این راه یاری می دهد.

هوشنگ معین زاده تلاش می کند تا این توجه را جلب کند که انسان با شعور متعالی که دارد قادر است همه مطالب و حقایق را دریابد:

"...وقتی ما شهادت می دهیم که خدا یکی است " اشهد ان لا اله الا الله " ، دیگر چه لزومی دارد که به رسالت محمد به عنوان پیغمبر او هم شهادت بدهیم " اشهد ان محمداً رسول الله ". شهادت به رسالت محمد مربوط به زمانی بود که او زنده بود و مردمان عرب رسالت او و یگانگی خدایش را قبول نداشتند.

یکی از سؤال های بزرگ معین زاده، در این کتاب این است:

" آنچه از دید صاحب نظران پنهان نیست، این است که در هیچ یک از متونی که در باره خدا مطلب نوشته شده، حتا کتب به اصطلاح " آسمانی "، خدا تعریف نشده است، بلکه همه ی آنها در شرح و تفسیر صفات او بوده است. خدا باوران هم که خدا را خالق، دانا و توانای مطلق می دانند، در هیچ کتابی نخوانده و از هیچ کسی نشنیده اند که این خالق دانا و توانای مطلق چیست و کیست؟

از کجا آمده است؟

در حالیکه لازم بود پیش از توصیف هنر نمائی های خدا، خود او را تعریف می کردند تا ببینیم خود او چیست و کیست؟ " او قبل از اینکه برود سراغ " وصیت نامه خدا " به انحاء مختلف در تلاش است تا روشن کند که خدا چیست یا کیست. ولی در نهایت به این نتیجه می رسد که هیچ منبعی اعم از دینی و فلسفی به آن نپرداخته اند حتا در کتب معتبر خود.

همه از خشم و غضب و نحوه عذاب او گفته اند و از مهر و محبتش، ولی خود نمی دانند که این همه نیرو های گوناگون، بر چه پایه و واقعیتی استوار است، و نتیجه می گیرند که خدا ساخته و پرداخته ذهن و روان انسان است. و اشاره دارد که جز انسان هیچ موجود دیگری خدا ندارد و نمی شناسد.

در حقیقت می توان نتیجه گرفت که خدا و اعمالی که به او نسبت می دهند وسیله کاسبی عملی های دین مدار است. و هر روز هم می توانند از دهان او آنچه را بانی و باعث گرمی بازارشان است به خورد مردم بدهند و ماهرانه از نقاط ضعف انسانها برای ماندگاری خود بهره بگیرند.

و انصافن هوشنگ معین زاده در این کتاب که بنظر من همه باید آن را بخوانند، با بینشی قابل تحسین به راهنمایی برخاسته و هوشدار می دهد که بیش از این نباید بازیچه حرفها و ترفند های کاسبکاران دین پیشه قرار گرفت.

در " در آستانه سفر به دنیای دیگر "

که موضوع فصل اول کتاب است، ما با طنزی رو برو می شویم که طی آن پنبه خدا و قدرت تخیلی او و یا بهتر قدرت پوشالی که برایش ساخته اند " تا اهداف خود را به مردم در مانده و نیازمند به قبولانند " زده می شود. و می نمایاند که

چگونه چند خدائی "خدای آب - خدای عشق - خدای جنگ و خدای..." به خدای یکتائی تبدیل می شود که عملن کاری از ش ساخته نیست. و این، "خدا کاسبانند!" که او را قادر مطلق نشان می دهند و ماله کشی را بر ناتوانی های "خدای خود ساخته" تحت عنوان "مصلحت" به کار می اندازند.

در همین فصل است که نشان داده می شود زمان مرگ چنین خدائی نیز فرارسیده است. "به همانگونه که چند خدائی به موقع زمانش سر آمد" و دانسته ربطش می دهد به پیشرفت بشر و کسب دانش های جدید، و اینکه انسان خود دارد خدا می شود و دیگر نیازی ندارد که قلابش به نا دیده موهومی وصل باشد.

ولی متاسفانه، انسان بخاطر همین مزایا و دست یابی به زندگی بهتر و بهره وری از زیبایی های حیات، گریز فکری دیگری هم دارد. و نویسنده به آن نیز توجه داشته است، ولی تاکید می کند که آویزان بودن به قلاب او هام را رها کنید و درون خود را با نور خرد چراغانی نمائید، و نه با بیانات مردم فریب شریعتمداران.

انسان مشتاق، علاقمند و خواهان این است که تمام نشود. نمی تواند قبول کند "یا نمی خواهد قبول کند" متولد می شود، بهر شکل و در هر فرم و سطحی زندگی می کند و در نهایت پایان می گیرد، و بهر شکلی می میرد و برای همیشه تمام می شود.

بهمین خاطر، به انواع تصورات و تخیلات، چنگ می اندازد، تا بماند، تا ادامه بیابد. به سراغ تناسخ می رود، دست به دامان روح می شود، از مومیائی کمک می گیرد، و خود را قانع می کند که در نهایت، از دنیای فانی است که می رود، ولی دنیای باقی "و حتمن بهشتش" با آن مزایای کذا در انتظارش است، و همین تمایل او را ناچار می کند که دست به دامان "خدا" بشود... خدائی که نه به دار است و نه به بار.

فراموش نکنیم که هر "کاسبی"، برای حفظ "کاسبی" خود هر تلاشی را جایز می داند و علم داران مذاهب گوناگون نیز از این قاعده مستثنا نیستند، و با ثروت نجومی که در اختیار دارند، هر روز، "کنیسه"، "کلیسا" و "مسجد" است که در هر سوراخ سنبه ای بر پا می کنند، و با داشتن کارکنانی "که زحمت هیچ کاری را بر دوش ندارند" با اعصابی راحت، با درآمدی کلان، بی دلهری مالیات و بی نگرانی از در های بسته، به کار مسخ انسانها مشغولند، و به آنها نوید زندگی جاوید می دهند.

تنها راه مسدود کردم این رسوخ، بسط خرد است که کتابهایی چون: "وصیت نامه خدا" گامی ارزنده است در توفیق این مهم. به همین سبب، خواندن آن را توصیه می کنم.

هوشنگ معین زاده طی تمام کتابهایش، در راه آگاهی مردم، تلاشی خستگی ناپذیر داشته است و با قدرت علم و خرد با توهمات و تصورات باطل و اندیشه های متحجر جنگیده است.

متاسفانه بهر دلیل، که منافع می تواند یکی از موارد آن باشد، حکومت ها نیز باعث تقویت این تاریک اندیشی می شوند، که حمایت بی دریغ و تقویت مستمر رژیم حاکم بر ایران، نمونه بارز آن است، و به کمک آنها در سطح جهانی دارند دنیا را "یا در حقیقت مردم دنیا را" با تمام نیرو به پستوی تجر می کشانند. تظاهرات مذهبی آزادانه از دان تون لوس آنجلس گرفته تا کوچه پس کوچه های کانادا و شهرهای بزرگ و کوچک اروپا نمونه آزار دهنده آن است.

کتاب "وصیت نامه خدا" بسیار زیبا و دوستداشتنی، به زندگی تک تک خوانندگان می انجامد، و از آرزوهای آنها می گوید و اینکه چگونه می توان از قید تارهای تنیده شده او هام خلاصی یافت...
و مرگ این سر نوشت محتوم را باز گشائی می کند، و به زعم خود نحوه تداوم انسان را پس از مرگ می نمایاند.

هوشنگ معین زاده، با مطرح کردن خودش و قرار گرفتن در مرکز دایره ای که انسان در آنجا ایستاده است، همه ی پندارهای "خدا پرستی" را می گشاید و از چهره ی خدای ساخته شده ای که به عامل کسب و کار دکانداران دین تبدیل شده است پرده بر می دارد. و کتاب یا بیان آرزوهای نویسنده پایان می گیرد. در ادامه یکی از این آرزوهای چندگانه چنین می گوید:

"...خدا پرستی، حتا به پیغمبر پرستی ارتباطی ندارد، چه رسد به پرستش بستگان پیغمبران.

وقتی خدا به زبان صریح خود در قرآن گفته است، پیغمبر اسلام که رسول او بوده:

(نه غیب می داند، نه فرشته است و نه خزانه های خدا را در دست دارد.)

معلوم نیست به چه دلیلی بعضی ها فکر می کنند که بستگان پیغمبر اسلام و نوادگان دختری او صاحب چنان کرامات و معجزاتی هستند که می توانند بیماران را شفا دهند، فقرا را ثروتمند کنند، ظالمان را به سزای اعمالشان برسانن، شفیع آمرزیده شدن گناهکاران شوند و بسیاری کارهای غیر ممکنی که خود پیغمبر اسلام از انجام آنها عاجز بوده، این عزیز کرده های بی جهت قادر به انجامش هستند؟ کسانی که در زمان حیات خود حتا قادر به حفظ جان خویش و فرزندانشان نبوده اند

"...."